



## تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه	۲	تاریخ	۱۴۰۱/۰۷/۰۹
عنوان ۱	حجیت ظن				
عنوان ۲	ظنون خاصه				
عنوان ۳	حجیت سیره				
عنوان ۴	ضرورت بحث از حجیت سیره				

### حجیت سیره

بعد از اینکه در مباحث پیشین روشن کردیم که دلیلی بر حجیت ظن مطلق وجود ندارد و گفتیم در موارد شک در حجیت، اصل عدم حجیت جاری است - به این معنا که در موارد شک در حجیت، به همان اصول عقلیه‌ای (قاعده حق الطعة یا قبح عقاب بلا بیان) عمل می‌شود که در موارد قطع به عدم حجیت عمل می‌شود - در حجیت برخی ظنون خاصه می‌پردازیم؛ از قبیل ظهور و حجیت خبر واحد.

به این دلیل که در اثبات حجیت خبر واحد و ظهور، به سیره تمسک شده است؛ لذا ابتدا به حجیت سیره می‌پردازیم.

### ضرورت بحث از حجیت سیره

استاد شهید قدس الله روحه در مدخل بحث درباره سیره، مطلبی را در رابطه با بیان سبب نیازمندی به بحث درباره حجیت سیره بیان می‌کنند که چرا اخیراً (تقریباً از شیخ انصاری رحمته الله) مبحث سیره مطرح شده و بحث حجیت آن به اصول آمده است؟

نکته‌ای که ایشان بیان می‌کنند این است که می‌فرمایند فقها در بسیاری از موارد، با مشکلی در مقام استنباط حکم شرعی رو به رو می‌شدند و آن مشکل این بوده که گاهی دلیلی آنها را به سمت حکم شرعی راهنمایی می‌کرده و برای آنها حکمی را اثبات می‌کرده است؛ لکن آن حکم را با مسلمات فقهی بین قداما منطبق نمی‌یافتند؛ لذا برای حل این مشکل، به ادله‌ای نظیر اجماع منقول، شهرت بین اصحاب تمسک می‌کردند و می‌گفتند به این دلیل که این خبر واحد از لحاظ فنی دارای شرایط حجیت است، اما به این دلیل که برخلاف اجماع منقول است، ما نمی‌توانیم به این خبر واحد عمل کنیم و یا اینکه می‌گفتند به این دلیل که اصحاب از عمل به این خبر اعراض کرده‌اند، اعراض از خبر، موجب ضعف سند خبر و سقوط حجیت خبر می‌شود؛ گاهی نیز خبر واحدی قائم می‌شده که دارای ضعف سند بوده است؛ اما به وسیله عمل اصحاب، ضعف سند آن خبر را عمل اصحاب جبران می‌کردند. بنابراین به این دلیل که در فقها یک حالت نفسی ایجاد می‌شده است که می‌دیدند

نمی‌توانند از مسلمات بین فقهای قدیم، به دلیل وجود یک خبر دست بکشند؛ لذا به ادله‌ای مثل اجماع منقول و شهرت (جابر ضعف سند و یا کاسر قوت سند) تمسک کردند<sup>۱</sup>.

همچنین حالتی در فقهای اهل سنت نیز بوده است لکن آنها این حالت نفسی که نمی‌توانستند خود را قانع کنند که با مسلمات اصحاب پیامبر (به تعبیر آنها) و یا مشهورات بین آنها مخالفت کنند؛ لذا آنها برای حل این مشکل، باب اجتهاد را بستند زیرا دیدند اگر باب اجتهاد باز باشد، منجر به مخالفت با مسلمات بین اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله می‌شود<sup>۲</sup>.

ایشان اضافه می‌فرماید که متأخرین اصحاب، پس از بررسی ادله‌ای مانند اجماع منقول و شهرت، ادله برهانی‌ای برای آنها نیافتند و دلیل عقلی پیدا نکردند که بخواهند از یک حجت دست بکشند برای اینکه یک اجماع منقول با آن حجت مخالف است و یا اینکه شهرت را جابر ضعف سند دانستند و امثال این؛ لذا به این نتیجه رسیدند که این ادله، قابل استناد نیستند.

۱. إنّ هناك حالة نفسانية ثابتة في نفس الفقيه تمنعه عن مخالفة ما كان في كلمات الأصحاب من المسلّمات و يعدّ خلافه غريباً. و لذا ترى أنّه كثيراً ما يذكر في الفقه بالنسبة لأمر ما ككون نتيجة المعاطاة الإباحة مثلاً، أو الأخذ بقاعدة لا ضرر في مورد ما، أنّه يلزم منه تأسيس فقه جديد، و يجعل هذا دليلاً على بطلان ذاك الأمر. و الذي يظهر من القرائن المحفوظة بكلماتهم و من سوابق هذا الكلام و لواحقه في الموارد المختلفة أنّه ليس المقصود بذلك إبطال ذاك الأمر بعموم أو إطلاق أو إجماع، و إلّا لقالوا: إنّ هذا ينافي العموم الوارد في نصّ كذا أو الإطلاق أو الإجماع، فالظاهر أنّ مقصودهم بذلك دعوى ما هو أقوى من الإجماع و هو أنّ الالتزام بذاك الأمر يستلزم الالتزام بعدّة أمور يكون الالتزام بمجموعها خلاف الضرورة الفقهية و المسلّمات عند الأصحاب، و خلاف ما هو مقطوع به لغاية وضوحه، و لا يمكن التفصيل بين بعض تلك الأمور و بعض لأنّ كلّها من واد واحد، و نسبة الدليل إليها على حد سواء فنستكشف من ذلك إجمالا بطلان ذاك الدليل و ظهور خلافه عند الأصحاب بنحو يعدّ ذلك فقهاً جديداً.... ذلك لما كان يقوله جملة منهم من حجّة الإجماع المنقول، و جملة منهم من حجّة الشهرة، و جملة منهم من جبر الخبر و وهنه بعمل الأصحاب و إعراضهم، بل تعمّقوا في هذا المضمار أكثر من ذلك فقال بعضهم بانجبار الدلالة أيضاً بعمل الأصحاب. و يوجد مثل ذلك في كلمات الشيخ الأعظم (قدّس سرّه) مع أنّه مؤسّس صناعة الأصول الموجودة الآن بأيدينا؛ فقد يقول مثلاً: لعل هذا الحديث دلالتة منجبرة بعمل الأصحاب. و قد يقال: إنّ إطلاق دليل القرعة إنّما نعمل به في مورد عمل به الأصحاب، و نحو ذلك مما يوجد في كلماتهم. و هذه المباني كانت تدفع عنهم محذور الوقوع في مخالفة تلك الحالة النفسية. مباحث الأصول؛ ج ۲، ص ۹۴ و ۹۵.

۲. و كأنّ هذه الحالة (أعني حالة رفض مخالفة المسلّمات عند الأصحاب) موجودة في نفوس علماء العاقله أيضاً بالنسبة لمسلّمات عصر الصحابة مثلاً، فيرون مخالفة ما كان مسلماً في عصر الصحابة شيئاً لا يقبله الطبع. و من هنا يقع الفقيه في حرج عند ما تقع المناقاة بين هذه الحالة النفسية له، و مقتضى الأدلة و القواعد. و كأنّ ما صدر من العاقله من سدّ باب الاجتهاد و حصره في دائرة علمائهم الأربعة و بعض تلامذتهم كان الدافع لهم إليه في الواقع هذه الحالة النفسية الكامنة في نفوسهم حيث أنّ سدّ باب الاجتهاد و حصره في تلك الدائرة يعالج لهم تلك المشكلة، إذ لا تقع بعد هذا مخالفة بين الأدلة و تلك الحالة النفسية، لأنّ الفقهاء الأربعة لم يخالفوا مسلّمات الصحابة مثلاً. فأراحهم هذا العمل عن لزوم تأسيس فقه جديد و حكم غريب من الأدلة، كما أنّه أراحهم أيضاً عن لزوم تأسيس فقه جديد و حكم غريب من ناحية عدم المبالاة بالدين، إذ كان كثير منهم لا يبالون بدينهم و لا يخافون من جعل الحكم من عند أنفسهم و لو كان على خلاف ما هو المسلّم في نظرهم عند الصحابة مثلاً. مباحث الأصول؛ ج ۲، ص ۹۴ و ۹۵.

هنگامی اجماع منقول و شهرت را حجت ندانستند، آن حالت نفسانی در بین فقها وجود داشت؛ یعنی گاهی به این می‌رسیدند که نتیجه استدلال آنها به دلیلی، مخالف با مسلمات قدماي اصحاب است؛ لذا برای حل این مشکل، به سیره تمسک کردند و گفتند به این دلیل که سیره عملی بر خلاف یک دلیل است، ما از این دلیل دست بر می‌داریم<sup>۱</sup>.

مصادق روشن این مطلب، استدلالاتی است که مرحوم آقای خویی رضوان الله تعالی علیه در کتب فقهی خود به آن تمسک می‌نماید و همچنین گاهی شیخ انصاری نیز چنین استدلال می‌کند. مرحوم آقای خویی رضوان الله تعالی علیه، به تفصیل در خصوص ادله وجوب تعیینی نماز جمعه بحث می‌کنند و به این نتیجه می‌رسند که اخبار صحیحیه متواتره دال بر وجوب تعیینی نماز جمعه وجود دارد؛ اما با این حال ایشان می‌فرمایند ما ناچاریم از عمل به این اخبار دست برداریم به این دلیل که سیره اصحاب در زمان ائمه علیهم السلام و چند صده بعد، چنین نبوده که همواره نماز جمعه بخوانند؛ لذا چون سیره اصحاب ائمه علیهم السلام بر خلاف مقتضای این اخبار است، ما ناچاریم از مقتضای این روایات دست بکشیم؛ لذا ایشان می‌فرمایند اقامه نماز جمعه، وجوب تخییری دارد اما اگر برپا شد و دارای شرایط بود، حضور در آن، وجوب تعیینی دارد. لذا ایشان سیره را موجب دست برداشتن از ظهور دلالت می‌داند.

همچنین شیخ انصاری نیز اعراض را در مواردی موجب خدشه در ظهور می‌دانستند؛ و در بعضی موارد به شهرت برای جبر ضعف دلالت تمسک می‌کردند؛ نه برای جبر ضعف سند.

استاد ما آقای سید کاظم حائری سلمه الله می‌فرمود مرحوم آقای شاهرودی در مسأله حجیت قرعه و موارد عمل به آن، به این نتیجه رسیدند که ما نمی‌توانیم بیش از آنچه اصحاب در عمل به قرعه به آن عمل کردند به عمل به قرعه ملتزم شویم؛ با این حال که ممکن است ادله قرعه دارای عمومیت و اطلاق باشد؛ مثل «القرعة لكل امرٍ مشکل».

پس بنابر فرمایش استاد شهید رحمته الله نکته عمل به سیره و بحث در حجیت سیره این بوده است که اگر بخواهیم در بعضی موارد به مقتضای استدلالات فنی - مثل ظهور روایت - عمل کنیم، نتیجه این استدلالات، به این منجر می‌شود که با آنچه مسلم بین قدامای اصحاب بوده مخالفت کنیم؛ لذا عدم مخالفت با آنچه مسلم بین قدامای اصحاب بوده، ما را نیازمند می‌کند که احیاناً به سیره تمسک کنیم؛ همانطوری که مرحوم آقای خویی، به سیره تمسک می‌کنند برای دست برداشتن از که مقتضای ادله‌ای وجوب تعیینی نماز جمعه است.

عبارتی از دست‌نوشته‌های خودم از تقریرات استاد شهید صدر رحمته الله می‌خوانم تا دوستان با فرمایشات ایشان بیشتر آشنا شوند:

«انّ فقهاءنا كانوا وما يزالون يتحرّجون نفسياً من مخالفة القدماء في مسلماتهم؛ ولذا لك فإنهم يستدلّون أحياناً على بطلان امرٍ ما بأنّه يؤدّي إلى تأسيس فقهٍ جديد؛ وهذا استناداً إلى المسلمات الفقهية بمعنى أنّه يؤدّي إلى نتائج يخالف بعضها المسلمات...»

۱. و لكن المتأخريين من الأصحاب (قدّس سرّهم) شرعوا بالتدرّج في هدم هذه المباني، فكان هدم بعض تلك المباني من قبل الشيخ الأعظم مثلاً، سلماً لوصول المتأخريين عنه إلى آخر ما يقتضيه هذا المسلك من هدم تمام تلك المباني، إذ كلّها كانت هواء في شبك و كان التفطن إلى بطلان بعضها مستندعياً للتفطن بالتدرّج إلى بطلان ما يشابهه. و كأنّ السيّد الأستاذ من أوائل من بنى على عدم انجبار الخبر و هتفه بالعمل و الإعراض. مباحث الأصول؛ ج ۲، ص ۹۵ و ۹۶.

والحاصل إنّ ذلك التحجّج أدّى بهم إلى حلول متفرقة؛ لكنهم ناقشوا هذه الأدلة واحدةً بعد أخرى؛ اذ ناقشوا<sup>۱</sup> حجية الشهرة والاجماع المنقول وغيرهما من امثالهم...

ایشان می‌فرماید فقها در اصول حجیت اجماع منقول و شهرت را نفی کردند؛ اما در فقه می‌دیدند که ناچارند به این ادله تمسک کنند تا در عمل و فتوا، با قدمای اصحاب مخالفت نکنند.<sup>۲</sup> و بعد ایشان می‌فرماید رفته رفته در فقه نیز از تمسک به این ادله دست کشیدند و برای اجتناب از مخالفت با قدمای اصحاب، به این ادله تمسک نمی‌کردند؛ لذا سیره را جایگزین کردند تا بتوانند خودشان را از اخذ به دلیلی که اگر بخواهند له آن عمل کنند، منجر به مخالفت با قدمای اصحاب می‌شود خلاص کنند.<sup>۳</sup>

این فرمایش استاد شهید در توجیه نیازمندی به بحث درباره سیره است و باید ببینیم آیا می‌توان در برابر ادله دیگر، به سیره اصحاب تمسک کرد یا خیر؟

به نظر ما بیشتر از یک مسئله روانی بوده که فقها خود را در حالتی می‌دیدند که جرأت مخالفت با قدمای اصحاب نداشتند؛ بلکه در بین فقهای ما، شهرت بین قدمای اصحاب یا حتی اجماع منقول از قدمای اصحاب - مثل مرحوم شیخ طوسی رحمته الله که در بسیاری از موارد در مبسوط یا در خلاف می‌فرمایند «دلینا اجماع» یا سید مرتضی رحمته الله نیز در برخی از کتب فقهی خود چنین می‌فرمود- را کاشف از این می‌دانستند که فضای عمومی اتباع ائمه علیهم السلام، بر پذیرش یا عدم پذیرش یک حکم فقهی در فضای عمومی بوده است. این مقبولیت بین اصحاب را کاشف از حکم می‌دانستند و اینطور نبوده که فقط یک مسئله روانی باشد. اینکه حکمی بین اصحاب مقبول بوده؛ یا اینکه حکمی شهرت عملی و اجماع منقول پیرامون آن وجود داشته است، کاشف از این است که آنچه بین عامه اصحاب ائمه علیهم السلام در زمان حضورشان و یا در عصر قریب به حضور آنها، مقبول عامه اصحاب بوده، این نظر فقهی بوده است که مخالف با روایاتی است که ما به آن دست پیدا کردیم و می‌خواهیم به آن استدلال کنیم. این مقبولیت بین عامه اصحاب را اماره می‌دانستند؛ گاهی اماره قطعی برای حکم شرعی می‌دانستند؛ لذا از آن دست

۱. این مناقشه بیشتر از زمان شیخ انصاری رحمته الله شروع شد و در زمان محقق نائینی رحمته الله و محققین ثلاثة تکمیل شد؛ تا به آقای خوئی رحمته الله رسید که ایشان بیش از همه در این امور مثل حجیت اجماع منقول و شهرت مناقشه کردند.

۲. و قد كانوا في أوائل أيام الشروع في إبطال هذه المباني يبطلون هذه المباني في الأصول ويتمسكون بها في الفروع، ولذا كان يشكل عليهم بأن الإجماع المنقول أصبح في الأصول غير حجة وفي الفقه حجة، و ترى الشيخ الأعظم (رحمه الله) يجعل لمثل ذلك أثراً مهماً في الفقه والإفتاء مع إبطاله إياه في الأصول. و واقع المطلب أن الدافع لهم في الحقيقة إلى الإفتاء بعدة من الفتاوى والأحكام هو تلك الحالة النفسية، ولكن التزامهم بالفرق كان مانعاً عن ظهور ذلك لهم بوضوح، و موجبا للاستنكاف من دعوى فتوى مع الاعتراف بعدم اقتضاء الأدلة والقواعد لها فكان أثر هذه الحالة النفسية يبرز لهم في صورة الدليل، و دعوى حجية الشهرة و الإجماع المنقول و نحو ذلك، بينما الدليل الحقيقي لهم على تلك الفتاوى إنما هو تلك الحالة النفسية دون هذه الأدلة، ولذا تراهم ينكرون تلك الأدلة في الأصول و يعملون بها في الفقه لوجود نفس الدافع السابق و الدليل الحقيقي الكامن في النفس فكان واقع الدليل لم يبطل و لا زال باقياً في النفس، وإن بطلت الأدلة الصورية التي كانت في الحقيقة وليدة لواقع الدليل و لتلك الحالة النفسية. مباحث الأصول؛ ج ۲، ص ۹۶.

۳. إلى أن انتهى الأمر بالتدرّج إلى جعل ما في الأصول الجديد من إبطال هذه المباني مؤثراً على الفقه، فترى السيد الأستاذ بيني فتاواه في الفقه على ما يقتضيه إنكار الجبر والوهن بالعمل والإعراض و نحو ذلك. ولأجل هذه التطورات بدأت تلك الحالة النفسية تظهر في مظهر آخر و هو حجية السيرة. ولذي ترى الاستدلال بالسيرة في السنة المتأخرين عن الشيخ الأعظم (قدّس سرّه) كثيراً، و في لسان الشيخ الأعظم (رحمه الله) قليلاً فضلاً عما قبل الشيخ الأعظم (قدّس سرّه). مباحث الأصول؛ ج ۲، ص ۹۶ و ۹۷.

بر نمی داشتند و می گفتند اگر بخواهیم به این روایت عمل کنیم، با این اماره‌ای که داریم سازگار نیست. به عبارتی آن اماره را موجب تضعیف این روایت می دانستند؛ حال یا تضعیف سندی؛ یا تضعیف دلالتی. به نظر ما نکته این بوده است؛ نه صرفاً یک حالت روانی؛ لذا اگر نکته این باشد، اگر شهرت بین قدمای اصحاب و یا اجماع منقولی که از سیدمرتضی، شیخ مفید و شیخ صدوق رحمهم الله به دست ما رسیده، بتواند کاشف از چنین اماره‌ای باشد، دست برداشتن از چنین شهری مشکلی خواهد بود و نمی توان به سادگی آن را ابطال کرد؛ زیرا این یک اماره‌ای است در مقابل خبر واحدی که اماره است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین